

## روانشناسی مدرن نفس

این مقاله به بررسی تاریخچه روانشناسی نفس و توصیف مشکلات در این نظریه می پردازد که شاید به نظریه بعدی توسعه آن و تقسیم بندی نظری کمک نماید. بنابراین وضعیت کنونی روانشناسی نفس با تمرکز روی اصول عمومی که به طور گسترده پذیرفته شده است، شرح داده می شود. سپس یک پیشنهاد / پیش بینی با توجه به تلاش ها برای ادغام مکاتب اصلی و گروه های انشعابی ارائه می شود. استدلال شده است که روش نفس در ترکیب جنبه های تجربه به ادغام دیدگاه های متفاوت فراروانشناسی کمک خواهد کرد.

در این مقاله، من تاریخچه روانشناسی نفس را توصیف خواهم نمود، وضعیت امروزی آن را بررسی می کنم، و به توسعه آن در آینده نگاه می کنم. باید درک شود که نقطه نظر من، به ناچار به بررسی من در این زمینه شکل می دهد. این نقطه نظر شخصی، هنگام نوشتن یک مرور کلی از یک زمینه گسترده و متنوع به اندازه روانشناسی نفس اجتناب ناپذیر است. از آنجا که حتی مفاهیم پایه در این زمینه اغلب مبهم و بحث برانگیز هستند، اختلافات اجتناب ناپذیر است. با این حال، من امیدوارم، به دقت به مسائل عمومی و مشترکات خود اشاره نمایم. من سعی خواهم کرد تا چیزی را توصیف کنم که اکثر روانشناسان نفس موافقند که اساسی است و در نتیجه برای رسیدن به اجماع در تعریف تلاش خواهم نمود (که دیگران ممکن است برای دیگران مورد ظن باشد) من احساس می کنم که اجماع را می توان به دست آورد و برای توسعه نظریه آینده ما ضروری است.

## تاریخچه تفسیری روانشناسی مدرن

بازنگری وضعیت آینده و کنونی روانشناسی نفس برای درک تاریخچه آن، مفید است. شرح انحصاری حقایق و تواریخ به ندرت، روشن کننده است و تاریخچه تفسیری، ناگزیر نیاز به تفکر دارد. هرچند، من برای تاریخچه ای تفسیری تلاش می کنم تا توسعه روانشناسی نفس را بر اساس مشکلات تئوری نشان دهم تا بتواند، تولد جنبش های مختلف را در روانشناسی نفس افزایش دهد. (Rapaport 1959; Richards and Lynch 1998). چنین تاریخچه ای می تواند به ما کمک کند تا الزامات رشد و پتانسیل توسعه روانشناسی مدرن نفس را درک نماییم.

هنگامی که فروید "نفس و Id" (1923) را نوشت، یعنی او نفس خود "را به عنوان یک کل، از جمله بدن"، به مجموعه ای از توابع مربوط به ذهن، "بخشی از ذهن". تغییر داد. بنابراین او تولد روانشناسی نفس را ارائه داد که در آغاز به کار مطالعه عملکرد ذهنی بود. (Laplanche و Pontalis 1967) (نفس تبدیل به عبارتی شد که برای جنبه های عملکرد ذهنی مورد استفاده گرفت که بین تجربه واقعیت و تجربه فرد، تنظیم و واسطه گری را صورت می دهد. (Campbell، 1989). توصیف عملکرد ذهنی در آن زمان روی مجموعه ای از توابع مانند عوامل و تناقض ها بین آنها متمرکز شد (Moore و Fine 1990) تناقض، درون روانی بود و بین برخی از ترکیبات نفس عوامل، id و ابرنفس رخ داد. این تناقض دیگر به سادگی بین خود به عنوان یک کل و اخلاق کامل و یا واقعیت اجتماعی مادی دیده نمی شد؛ ضمناً فقط بین خودآگاه و ناخودآگاه، و یا ID و نفس رخ نمی داد. این تغییر برای در نظر گرفتن مشاهده پدیده های نفسانی ناخودآگاه توسط فروید (1917)، (1921) پدیده ابرنفس ناخودآگاه، و نقش شناسایی با اشیاء خارجی در ساخت ابرنفس داخلی و محتوا و ساختار نفس نیاز می شد.

آنا فروید (1936)، دوباره روی نظریه توصیفی در دفاعیات متمرکز شد که در کار بالینی مهم است که مبادا این مفهوم از دست رود یا در نظریه سه گانه ساختاری غرق شود، که در آن سرکوب دیگر تنها دفاع نبود. با تشریح مکانیزم های دفاعی خاص در قبل از خود آگاه و ناخودآگاه و نسبت دادن آنها به نفس، او مفهوم دفاع را همراه با نظریه های جدید به ارمغان آورد.

در همان زمان، (Waelder 1936) به ماهیت چندگانه تعیین شده نشانه‌ها اشاره نمود که به نقش هر سه عامل در تشکیل آنها اشاره می‌کند. Waelder. مفهوم قدیمی "نشانه‌های بیش از حد تعیین شده" را گسترش داد، یک ایده که تنها به دینامیک ناخودآگاه متراکم اشاره می‌کند. از اینرو، Waelder، عبارت توپوگرافی را در ارتباط با ساختار سه‌گانه ترجمه نمود.

از این نقطه نظر، روانشناسی نفس به تدریج به اشخاصی انشعاب یافت که به معنای واقعی کلمه از آن فروید پیروی می‌کردند و عمدتاً یا صرفاً روی روش روانکاوی در دفاع تمرکز می‌کنند (Gray 1994)، و کسانی که به معنای واقعی کلمه به دنبال Waelder بودند و همیشه و تنها روی ماهیت چندگانه تعیین شده علائم و تمام محتوای ذهنی تمرکز می‌کنند. طرفداران پیشرو رویکرد دوم Arlow و Berner (1964) بودند به خصوص Berner (1982).

Berner و Arlow سهم مهمی داشتند: آنها ایده Waelder را برای مشخص نمودن مفهوم فروید در مورد تشکیل سازش اعمال نمودند، اما با تأکید بر تناقض در ساختار سه‌جانبه علائم. آنها روش درمانی را برای تمرکز واضح تر و تعادل بیشتر توسط تفسیر همه‌ی عناصر متناقض در تشکیل سازش به ارمغان آوردند. از آنجا که شکل‌گیری سازش یک مفهوم بالینی است، تناسب بهتری را بین تئوری بالینی و فراروانشناسی در سطح عملکرد عامل سه‌جانبه میسر می‌سازد.

تمرکز Berner و Arlow روی سطح عناصر عامل در تشکیل سازش، شاید یک واکنش به افراط‌های نظریه تحریک است. حتی مفهوم تحریک تک‌کانونی، پدیده‌های بالینی پیچیده مانند کاراکتر را برای مراحل توسعه تحریک به تنهایی کاهش داد (فروید، 1908، Abraham 1924). نظریه تحریک تمایل به چشم‌پوشی از ساختار نفس و ابرنفس به عنوان متغیرهای مستقل و تعیین‌کننده داشت. توسط کاهش واقعیت، آسیب روحی، سازگاری، دفاع، شناسایی، و ابرنفس به عنوان متغیرهای مستقل، این نظریه به قسمتی منحصر به فرد از تئوری روانکاوی تبدیل شد (خلاصه‌ای از نظریه تحریک، Compton 1983؛ همچنین (Peskin 1997).

قدرت و جذابیت رویکرد Arlow و Berner تا حدی بزرگ بود که نظریه تشکیل سازش، کل روانشناسی نفس آمریکایی را در بر گرفت. این مورد تا اندازه ای جواب داد زیرا درک آن نسبت به روش Jacobson،Hartmann، Schafer، یا Loewald به مراتب آسان تر بود و نزدیک به پدیده های بالینی نظر می رسید. تا دهه 1970 این رویکرد غالب بود. در واقع، این نظریه، اصطلاح "روانشناسی نفس آمریکایی" را به خود گرفت که مترادف با تناقض و سازش بود.

اما در آن زمان که آنا فروید و Waelder برای اولین بار نظریه های خود را پیش بردند، Hartmann (1938) نیز در حال نوشتن بود. او جنبه دیگری از عملکرد نفس را شناخت، ، برخی از ظرفیت های عصب شناختی خودآگاه و ناخودآگاه که او آنها را دستگاه نامید، مانند حافظه، بینش، و منطق فرایند ثانویه .او توضیح داد که چگونه آنها به عنوان توابع، توسعه می یابند و چگونه آنها را در استقلال نسبی نسبت به تناقض پویا عمل می کنند. این مفهوم او را قادر ساخت تا به انطباق نفس با واقعیت نگاه کند، یک مفهوم که هنگامی که فروید از تئوری گمراه سازی با نظریه تناقض و از مدل توپوگرافی به مدل ساختاری روی آورد، مورد تاکید واقع نشد. روابط واقعیت و واقعی زمانی اهمیت خود را دوباره به دست آوردند که فروید فرآیندهای شناسایی را توصیف نمود .اما شناسایی، یک فرآیند پویا، متناقض، ناخودآگاه و احساسی و شناسه محور بود، هر چند با تاثیر عمیق بر توسعه عامل، به ویژه برای نفس Hartmann. برای توصیف تمام توسعه های عصبی فکری تعیین شد و به گسترش روانکاوی در روانشناسی عمومی پرداخت، هدفی که زمانی توسط فروید به خوبی دنبال شد.

اما Hartmann، با حفظ مفهوم انرژی تحریک، دینامیک و روابط شی و رابطه آنها با توسعه نفس و تابع نفس را به خوبی انجام نداد. از آنجا که Hartmann عمدتاً بر عملکرد، دستگاهها، انرژی کاربردی، و سازگاری متمرکز بود، مفهوم او در مورد نفس، پیچیده تر و مکانیکی شد و کمتر روان پویشی و بالینی بود. بنابراین، تلاش Hartmann در روانشناسی عمومی از کار بالینی و فرایند روانکاوی دور شد.

ایده های Hartmann در دو جبهه گسترده دنبال شد. اول آسیب شناسی روانی شدید و رابطه آن با نظریه توصیفی. Rapaport (1967)، یک متفکر دقیق و علمی، برای نظام مند نمودن و شرح ماهرانه روانشناسی نفس اقدام نمود.

علاقه اصلی او به عملکرد ذهنی تفکر، در بیماران روانی سالم و بسیار بد بود. او از روانشناسان نفسانی مانند Gill و Schafer آموخت و الهام گرفت. Bellak و همکاران. (1973)، با علاقه به بیماران مبتلا به اسکیزوفرنی، مطالعات پیشگام خود را که انجام دادند که برای تعریف دقیق و توصیف اختلال نفس تنظیم شد. این رویکرد روانشناسی نفسانی برای تعریف ساختار روانی و نزدیک روانی استفاده شد و پایه و اساسی را برای شرح یک رژیم ترکیبی از تجزیه و تحلیل و دارو تشکیل داد (Marcus سال 1992، در مطبوعات).

Villant (1993)، مفهوم قدرت نفس را از لحاظ همه گیری شناسی، با بررسی آینده نگر رشد و نمو طبیعی فرآیندهای نفس در اواخر نوجوانی و در سراسر بزرگسالی استفاده نمودند. کار پیشگامانه او، اهمیت مادام العمر رشد و نمو دفاع نفس، انعطاف پذیری نفس، و فرآیندهای یکپارچه نفسانی را ایجاد نمود.

جبهه گسترده دیگری که همراه با ایده های Hartmann دنبال شد، مشاهده کودکان بود که او این مورد را به عنوان یک ابزار زمینه سازی تئوری توسعه نفس در مشاهدات علمی رشد نفس تقویت نمود. Mahler (1968) کودکان غیر طبیعی را مورد مطالعه قرار داد و روابط شی و ساختار نفس را که فروید برای ID انجام داده بود، بررسی نمود- مراحل رشد و نمو حیاتی توصیف شده که ذاتی و اجتناب ناپذیر بود. او به اثرات جدایی-فردگرا در توسعه نفس در رابطه مادر-فرزند نگاه نمود. (McDevitt 1979). Weil (1970) در حالتی مشابه، در مقالات موهبت نفس، رشد و توسعه سهیم بودند. Stern (1985) کار Mahler را ادامه داد، اما آن را در توسعه همه کل شخص یا خود گسترش داد. این کار خواستار کمک های خلاقانه به مشاهده علمی کودکان زیر هفت سال و نظریه توصیفی بود، زیرا Stern بر روی قدیمیترین ارائه حساس پیشگامان از خود و دیگران در رابطه مادر و کودک تمرکز می کند قبل از اینکه زبان نوزاد رشد یابد (نگاه کنید به Beebe 1986). Tyson و Tyson (1990) روانشناسی مدرن تکاملی نفس را از نقطه نظر تحقیقات رشد و نمو کودک بررسی نمودند. در یک کتاب کاملاً شفاف، آنها توسعه روابط شی و ارتباط آن با رشد نفس و ساختار ابرنفس را با توصیف تعاملات رشدی، تأثیرات دو طرفه، و یکپارچگی نشان داده اند. آنها تحقیق توسعه ای دقیقی را توسط گروهی در Yale تحت هدایت Emde (1988) ذکر نمودند.

البته، همه گروه های پژوهشی روانکاوی، مدیون تحقیقات پیشگام مشاهده کودکان در درمانگاه Hampstead تحت نظر آنا فروید و Joseph Sandler هستند. Sandler بسیاری از قوانین و مقررات روانشناسی نفس و روابط شی را به روشی مشخص تر تعریف نمود. امروزه، بسیاری از پیشرفته ترین، یکپارچه ترین، و از نظر بالینی پیچیده ترین روانشناسان خبره نفسانی مدرن، به عنوان مثال، Greenspan (1989)، تحلیل گران و محققان کودکان هستند. Jacobson (1954، 1964) اقدام به ادغام روابط شی با روانشناسی نفس نمود، زیرا این دیدگاه فرویدی در مورد توسعه نفس شامل شناسایی اشیاء می شود، و نه فقط به دست آوردن محرک ها. Jacobson وابستگی متقابل پیچیده ای را برای توسعه روابط شی با نفس و توسعه ابرنفس، در مقایسه با تاکید Kleinian بر id درک نمود. Jacobson، بر خلاف Fairbairn، به دنبال حفظ مدل ساختاری سنتی فرویدی بود. او رشد نفس و ابرنفس را در رابطه با توسعه روابط درونی شی و در فعل و انفعال با بلوغ نفس در فرآیندهایی مانند موهبت، خنثی سازی محرک، یکپارچه سازی، و سایر کارکردهای اجرایی نفس توصیف نمود. اما از آنجا که او مفهوم تحریک انرژی کار را حفظ نمود، نظریه او، مانند Hartmann، کاملا پیچیده بود.

Sandler، Loewald، و Schafer، با کار جداگانه، همچنین روابط مختلف بین تئوری ساختاری و نظریه روابط شی را گسترش دادند و شفاف سازی نمودند. Loewald ساختار روانی را به عنوان "سیستمهای باز می بیند که تمام ساختارهای روانی را مشاهده می کنند، از جمله حتی تحریکات غریزی، همانطور که از طریق تعامل مادر و نوزاد ساختار می یابند" (Tyson در Fogel برای همکاران، 1996، همچنین نگاه کنید به Fogel برای 1991). Schafer (1968) رابطه دقیقی بین روابط شی و ساختار را شرح داد: او تجربه را برای روابط شی به عنوان یک کل در نفس قرار داد و روابط شی را به صورت متشکل از عناصر ساختاری id، نفس، و فرانس توصیف نمود. او نیز دقیقا فرآیندهای درونی-درون فکنی، گنجاندن، و شناسایی-را به عنوان فرآیندهایی که واسط ساختار روانی، واقعیت، و جنبه های روابط شی هستند، دوباره تعریف نمود. او فرآیندهای مرتبط با بلوغ را برای توابع مستقل نفس، از جمله Hartmann را در نظر گرفت و ارتباط بین فرآیندهای روانی، روان پوشی و عصبی را شفاف سازی نمود. او همچنین انگیزه عبارات روانشناسی نفس مدرن را دوباره تعریف کرد. این به معنی انتقال از تحریک به چیزی است

که Schafer انگیزه می نامد، یک اصطلاح گسترده تر، از جمله انگیزه های نفسانی و ابرنفس. این انگیزه ها عبارتند از قدرت انگیزش روابط شی و تشکیلات سازش، و همچنین انگیزه های تسلط بر اعمال تابع نفس. بنابراین انگیزه یک عبارت پیچیده است، اما در هر مورد توسط نفس سازماندهی می شود. (برای نمایش اخیر انگیزه، Westen سال 1997 را ببینید) بنابراین، Schafer دینامیک را با برگشت به نفس Hartmann به ارمغان آورد، در حالی که همچنین به توصیف مشخص تر فرآیندها و توابع نفس کمک نمود. او در نتیجه به طور قابل توجهی روانشناسی نفسانی مدرن را پیشرفت داد.

(Kernberg (1975) مکانیسم های Kleinian را برای روانشناسی نفس در توصیفات درون روانی خود از بیماران مرزی و خودشیفتگی اعمال نمود. او محتوای روابط پویا و ساختار دفاع اولیه آنها را توصیف نمود، که واسطه های حیاتی اختلال نفس در بیماران سالم است. Kernberg رابطه ای بین ساختارهای نفس و ابرنفس و روابط شی را نشان داد، زمانی که ساختار بزرگ نمایی خودشیفتگی را در عبارات روابط ترکیبی شی - ساختار عامل تشریح نمود. تحت تاثیر عمیق Jacobson, Fairbairn, و Sutherland، و همچنین توسط Klein, Kernberg روابط شی را در بلوک های ساختمانی پایه ساختار سه گانه در نظر گرفت. این مفهوم نیز بر پایه کار (Loewald (1980 و Schafer (1968) استوار است. (همچنین نگاه کنید به Rangell 1985). تاثیر، دفاع، و پدیدارشناسی روند اولیه همه و همه به خوبی در نظریه روابط شی حفظ می شوند که از نظر بالینی مربوط به راه های فوری و عاطفی ادراک و دریافت است. این نیز دینامیک ادیپی، یک حوزه نادیده گرفته شده توسط نظریه سازش را توصیف می کند و هم در توسعه و هم در کار بالینی بسیار مهم است. به عنوان یک نتیجه، روابط شی با محبوبیت در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد به دست آمد. در واقع، در اواسط دهه هشتاد، به نظر می رسید که این شکل غالب روانشناسی نفوسد آمریکا باشد.

در همین حال، Arlow به تشریح مفهوم قوه مخیله ناخودآگاه پرداخت که برای اولین بار توسط فروید مطرح شد، و توسط Klein گسترش داده شد. Arlow مفهوم قوه مخیله قابل کاربرد برای نظریه ساختاری چندگانه تعیین شده و بیش از حد تعیین شده را ایجاد نمود و بقیه را برای Klein باقی گذاشت. مفهوم قوه مخیله که او مطرح نمود شامل

هر دو ساختار سه جانبه و روابط شی، هم واقعیت و هم تحریک، اما بدون هیچ گونه خصوصیات صریح و روشن می شود. او مفهوم قوه مخیله خود را در سطح دینامیک روانی و سایکوژنتیک قرار داد و در نتیجه از فراروانشناسی اجتناب نمود. در این، او احتمالاً در برابر پیچیدگی انرژی و ساختاری Hartmann و Jacobson واکنش نشان می دهد.

واکنش در برابر نظریه ی پیچیده و فراروانشناسی ادامه یافت. Spence, Schafer, Lacan، و دیگر تفسیرشناسان تمام فراروانشناسی را به زبان و معنا کاهش دادند. با رها کردن ساختار سه جانبه، آنها تمام روابط شی و ساختار نفس را به معنی پویا کاهش دادند و همه معانی برابر را اعلام کردند. حال که شواهد در اینجا بود و حال که زبان و ناخودآگاه (Lacan) زبان شوند، حتی یک متن می توانست به عنوان یک بیمار در نظر گرفته شود. فراروانشناسی Lacan و زبان عمل Schafer، با این حال، نیاز داشت که دست اندرکاران واژگان جدید را یاد گیرند و خودشان در نهایت از پیچیدگی جلوگیری نمایند.

روانشناسان نفس، شک و تردیدهای جدی در این مورد دارند که آیا چنین روشی همیشه می تواند برای کار بالینی با بیماران واقعی اعمال شوند که دارای بیماری واقعی، ساختارهای خاص واسط بیماری، و سوابق تاریخی خاص هستند. یک معنا یا تفسیر همانند دیگری نیست. مفهوم بالینی موردی به طور خاص توسط مفاهیم بیماری و علائم بیماری زمینه سازی می شود که در غیر این صورت برگشت نامتناهی تفاسیر دینامیک را محدود می کند و دارای مفاهیم بالینی مفید است. روانشناسان نفس نیز این مفهوم را به چالش کشیده اند که ناخودآگاه مانند یک زبان ساختاریافته است. در عوض، ناخودآگاه که توسط فرایند اولیه و ارائه های آن چیز مشخص می شود، در حالت های بصری و حس های تنی عمل می کند. زبان، در مقابل، به شدت وابسته به روند ثانویه و ارائه کلمات و به شکل مفهومی-منطقی است.

بنابراین روانکاوی بالینی در آمریکا در تلاش برای قرار دادن این جنب های معنی به سمت نظریه و به سمت بالینی، به سمت بین الادهانی بودن، درون فردی، و خودروانشناسی حرکت نمود.



دیدگاه درون فردی، همراه با روش انتقال و انتقال از تحلیلیگر به احساسات تحلیل شونده، منجر به این دیدگاه بین الاذهانی شده است (نگاه کنید به Atwood, Stolorow و Brandchaft 1994). این دیدگاه بر تاثیر متقابل احساسی تحلیلیگر و بیمار متمرکز شده است. معنی در حال حاضر، بین بیمار و تحلیلیگر رخ می دهد؛ این مورد متقابلاً معتبر و دو طرفه است. این رویکرد با تمرکز روی انتقال (1982)، تمرکز هرمنوتیکی در معنا، رویکرد فردی Sullivan (1953)، و تمرکز Kohut روی همدلی و خود تسریع شد (1971).

روانشناسی نفس نیاز به برخی از اصلاحات در زمینه های معانی همدلانه و ذهنیت داشته است، اما کاملاً بدون موضع عینی، تحلیلی، مفاهیم حیاتی بر اساس عینیت از دست رفته، هشیارانه، به عنوان مثال، مفاهیم بیماری، علائم، و خارجی واقعیت به عنوان تسریع کننده و سازمان دهنده رشد. (Gabbard 1997). در مورد محدودیت های "مزیت ذهنیت بیمار." هشدار داده است.

همه این روش های بین الاذهانی، بین فردی، روانشناسی نفس و تاکید اخیر بر انتقال از تحلیلیگر به احساسات تحلیل، نه تنها مدیون مبنای نظری Sullivan (1953) بلکه به نظریه روابط شی، British به ویژه Middle Group است. (Fairbairn 1952). جستجوی شی و سازمان های ساختاری مربوط به شی ها را شرح داد. (Winnicott 1965). رابطه مادر و کودک، نفوذ بسیار مهم آن، و نیاز به تکنیکی برای ارائه تجربیات همدلانه جدید، بعد از رگرسیون به یک نقطه ثابت محرومیت را تشریح نمود (Racker 1968). رابطه انتقال از تحلیل کننده به احساسات تحلیل شونده بین بیمار و تحلیلیگر، و تاثیر متقابل آنها را شرح داده است. مکتب درون فردی آمریکایی با Sullivan (1953) آغاز شد، اما زمانی قدرت گرفت که با ایده های روابط شی ترکیب شد (Greenberg و میچل 1983).

این نظریه ها، همه و همه، نظریه هایی از تکنیک هستند و می توانند اکثراً به عنوان نظریه های جزئی از ذهن در نظر گرفته شوند. در حالیکه نظریه های روش، محدود هستند، آنها به طیف گسترده ای از مشکلات بیمار و بیماری می پردازند، ولی با یک رویکرد فنی. آنها نمی توانند نظریه های جامع برای این تکنیک باشند زیرا آنها دارای تئوری جامع از ذهن هستند. از این رو، آنها ممکن است این روش را با محدود کردن تمرکز آن منحرف نمایند. بدین ترتیب

، آنها همه، نظریه های متلاشی هستند. با این حال، این چهار رویکرد برای "پر کردن" جنبه های تکنیک و تجربه روانکاوی تلاش می کند که روانشناسی نفس آمریکایی در مورد تناقض و سازش چشم پوشی و یا بی اهمیت جلوه داده می شوند و این که نظریه روابط شی برجسته اما انتشار یافته است.

این نظریه های متلاشی نیز در حال ساخت خودروانشناسی هستند که سال ها قبل از روانشناسی نفس آمریکایی جدا شد. Kohut (1971) احساس کرد که نظریه ساختاری هیچگاه روی ارتباط همدلانه با تجارب عاطفی بیماران و نیاز به همسویی همدلی در درمان تاکید نمی کند. بنابراین، رویکرد او روی همدلی با تاثیر و روی معنای مثبت علائم بیماری و سازش متمرکز شد. او به خصوص روی اعتماد به نفس متمرکز شده است. روش او یک روش انعکاسی با واقعی سازی انتقال آینه خود-شی است.

تقریباً همتراز با خودروانشناسی، نظریه پردازان کمبودها قرار دارند که نظریه تناقض را برای نادیده گرفتن محرومیت عاطفی مبتنی بر واقعیت یا برای دیدن آن به عنوان یک پدیده ثانویه مورد انتقاد قرار داده اند. نظریه پردازان کمبود تمرکز بر محرومیت عاطفی و در نتیجه کمبود احساسی را اغلب در سطوح پیش احساسی رد نمودند. این مسائل های پیش احساسی نیاز به همسویی همدلانه خاص توسط تحلیلگر دارد.

هنگامی که نظریه پردازان و پزشکان کمبود، به دنبال اضافه کردن نقطه نظر خود باشند، آنها بسیار مفید خواهند بود. با این حال، هنگامی که آنها به دنبال جایگزینی همه نظریه ها با این دیدگاه باشند، مرتکب استثنائگرایی در برابر چیزهایی می شوند که سرکشی کرده اند. به عنوان مثال، در تمرکز منحصر به فرد آنها بر کمبودهای ناشی از محرومیت یا آسیب روحی، آنها اغلب از موارد مربوط به بیماری، موهبت ضعیف، و عوامل مرتبط با بلوغ چشم پوشی می کنند.

### موانع نظری برای انسجام روانشناسی نفس

بسیاری از رشته ها در نظریه روانکاوی امروزی احتمالاً می تواند به سه گرایش عمده کاهش یابد. هر چند که طرفداران آنها، آنها را به صورت جدا از یکدیگر تفهیم می نمایند، ابعاد هر یک از آنها با روانشناسی گسترده نفس

سازگار است. این سه گرایش تئوری تشکیل ساختاری/سازش، نظریه روابط شی، و خودروانشناسی (یا دست کم برخی از جنبه های آن ها) هستند. دو مورد اول شامل مفهوم تحریک می شوند. در حالی که من خودروانشناسی را به خودی خود به عنوان شاخه روانشناسی نفس در نظر نمیگیرم (مطمئناً طرفداران آن این نظر را ندارند)، این گزینه، مسائل خاص بسیار مهم را را برمی انگیزد که روانشناسی نفسانی مدرن باید به آنها بپردازد. دیدگاه تفسیری ممکن است به عنوان یک زیربخش از نظریه روابط شی، و این دیدگاه بین الاذهانی به عنوان یک زیربخش از خودروانشناسی در نظر گرفته شود. مانع اصلی برای یکپارچه سازی رشته های اصلی در یک روانشناسی نفس واحد، عنصر اضافی در هر یک از این ها است.

بسیاری از مشکلات در مورد اضافات در مورد نظریه تناقض/سازش ساختاری وجود دارد. هرچند که ادعا می شود که این یک توضیح از همه عملکردهای روانی مربوطه از لحاظ تحلیلی-روانی است که در واقع در میان جنبه های حیاتی زندگی ذهنی دارای اهمیت کمتری است. عملکرد مستقل نفس بزرگسالان و ساختار و تجربه اولیه پیش احساسی را کم اهمیت جلوه می دهد. ماهیت خاص توسعه تحریک پیش احساسی، اهمیت شکل گیری نیازهای دلبستگی پیش احساسی، پیشگامان اولیه توسعه ابرنفس، و وکارکردهای دفاعی و شناختی اولیه نفس را نادیده میگیرد. این مشکلات هنگامی که یک عنصر سازش تعیین کننده می شود، در برجسته ترین حالت قرار می گیرند. مثال هایی از این دست، عوامل محروم کننده واقعیت یا عوامل دارای آسیب روانی هستند؛ عمل نفس را به علت به بیماری روانی و یا موهبت مختل می کند؛ تحریک را شدت می دهد، همانطور که در اختلالات مودی دیده می شود؛ یا ساختارهای دفاعی، سفت و سخت و راسخ دفاعی، همانند برخی از انواع اختلالات شدید شخصیتی.

از همه مهمتر، نظریه سازش بر فرایند اصلی تنها از جنبه توزیع انرژی خود اذعان می کند (Arlow و Berner 1964) اما فرآیند اولیه به یک شکل نمادین اشاره می کند که کیفیت و شدت تاثیر را کدگذاری می کند. مفهوم تشکیل سازش تمایل به تقلیل گرایی مکانیکی دارد که مشرف به این شکل و تجربه عاطفی است. یکی از تلفات رویکرد سازش در فرایند اولیه، نقش ویژه ای است که در کار روانکاوی توسط تابع رویایی و تجربه موثر عاطفی بازی می کند.

در تلاش برای ضبط دوباره لحظه ای عاطفی و بالینی، نظریه تشکیل سازش، همین اواخر به طور فزاینده ای روی دینامیک روانی متمرکز شده است (Berner 1994)، با توجه به این کران، تمام ساختارهای کلان را به ساختارهای میکرو دینامیک روانی کاهش می دهد و در نتیجه مفهوم عوامل را از بین می برد. اغلب روانشناسان نفس، با این حال، پیدا کردن توصیف عوامل مفید در شناسایی خوشه های ویژگی تشکیلات سازش را برای گروه های حیاتی از توابع به عنوان مثال، عملکرد نفس یا ابرنفس ادامه می دهد. (Boesky 1994) شرایط عامل نیز برای توابع و فرآیندهای سازماندهی مورد نیاز است که جنبه های حیاتی سازماندهی دینامیک روانی و سازش هستند. توضیحات عامل در یک سطح مفهوم سازی متفاوت از واژه های روان پویایی عمل می کند؛ اما هر دو سطح مورد نیاز است.

به همین ترتیب، نظریه روابط شی دارای زیاده روی است. Klein نظریه خود را از بدنه گسترده تر تفکر روانکاوی با این ادعا که همه روابط شی در پاسخ به تحریکها بوجود می آیند، تقسیم نمود که کل ساختار، روابط شی است که رشد عمده در شش ماه اول از زندگی رخ می دهد، که تمامی انگیزه های آسیب شناختی پرخاشگری است و تمام آن پرخاشگری ذاتی است و هیچ یک از آنها واکنشی نیست. تا به امروز، نظریه های روابط شی تمایل به تمرکز بر پرخاشگری و یکی از مشتقات آن دارند: حسادت. نظریه روابط شی، تمایل به بی اهمیت جلوه دادن توابع و ساختارهای نفس دار دارند. جنبه های نفسانی نشانه ها و روابط شی به خوبی بیان نمی شود. اینکه چگونه نفس خود مختار روابط شی را سازماندهی می کند، نادیده گرفته است. (Marcus 1992 in press) بدون گنجاندن جنبه های نفس در نظریه توصیفی، روابط شی می تواند مظهر تحریکات یا مظهر درون فردی باشد- به عنوان مثال، آسیب روانی و محرومیت از واقعیت (Greenberg and Mitchell 1983). بدون دیدگاه روانشناسی نفس مدرن در مورد ساختار پیچیده نفس، نظریه روابط شی نمی تواند استفاده از دارو را با رویکرد فنی آن ادغام نماید. این مشکل یک نظریه است که به ویژه روی بیماران سالم تمرکز می کند.

تشکیل سازش و روابط شی با سطح سازمان که خود یا شخص نامیده می شود مشکلاتی دارند. Jacobson، و Kernberg بعد از او، خود را به عنوان قسمتی از ارائه شخصی توصیف کردن. به طور مشابه، Berner ممکن است به مجموع تشکیلات سازش ها اشاره نماید. در هر صورت، خود کل، مجموع اجزاء آن است. برای Winnicott،

در مقابل، خود، بیشتر از مجموع اجزاء آن بود؛ در سطوح مختلف از مفهوم سازی، سطح بالاتری از سازمان وجود داشت. Winnicott خود و رشد آن را به طور مستقیم در سطح خود توصیف نمود. اریکسون (1950) با این رویکرد موافقت کرد. سطح هویت نفس که او توصیف نمود بسیار فراگیرتر از ایده نفس به عنوان عامل بود. مفهوم اریکسون یک رویکرد تکاملی موضوعی بود برای شرح خود بود. Winnicott. از لحاظ بالینی، و Stern تجربی، نشان می دهند که این سطح از سازمان، از بدو تولد رشد می کند. مقدمات خلق و خو و خودعملکردی از همان ابتدا وجود دارد. Kohut. این اصول را در روانشناسی خود به تفصیل شرح داده است، که به تحلیلی تقریباً انحصاری با این سطح از سازمان شخصیتی می پردازد.

اما خودروانشناسی فاقد ساختار شفاف ارائه شده توسط مدل سه جانبه است. این نیز بدون نظریه شفاف از روابط شی است به غیر از موارد مربوط به تنظیم اعتماد به نفس. بنابراین Kohut از شر بیشتر توصیفات ساختاری، از جمله تناقض داخلی ایجاد شده توسط شدت تحریک، عوامل ذاتی بنیاد در رابطه باتوابع خود (یکپارچه و دفاعی)، و نقش تجاوزدر توسعه ابرنفس طبیعی راحت شد. Kohut. ناهنجاری های ساختاری عصبی را به عنوان نتیجه نقص در همدلی پدر و مادر مشاهده نمود. بدین وسیله او از مدل سه جانبه و مفهوم تناقض عامل صرفه نظر نمود، در حالی که جای آن، مدل ساختاری دو قطبی مختصر خود را مقررات اعتماد به نفس توسعه داد. بنابراین خودروانشناسی تبدیل به یک نظریه متلاشی شد. روانشناسی نفس امروز روانشناسی نفس در حال حاضر در مرحله تقسیم شدن شدید است همانطور که جنبه های مختلف تئوری از بدنه اصلی اندیشه توضیح نگرانی های ویژه تقسیم می شود. اما تئوری اصلی می تواند برای یک دوره زمانی از لحاظ پیچیدگی و به طور داخلی تشریح شود که موفق به پیشرفت نمی شود. علاوه بر این، این ممکن است، در برقراری ارتباط با روانکاوی بالینی ناموفق باشد. هنگامی که این اتفاق می افتد که به نظر می رسد که این اتفاق در روانشناسی مدرن نفس افتاده است، این حوزه به مجموعه ای از گروه های انشعابی کاهش می یابد که ادعا می شود که هر یک، جنبه حیاتی کار روانکاوی است.

این انشعاب نظریه به قطعات کوچکتر و کوچکتر، و تلاش برای بازسازی از نقطه نظر هر یک از انشعابات، نشاندهنده یک قابل فاز پیش بینی در توسعه علمی است. نمونه ای از این مرحله، استدلال است، زمانی که هر یک مدل ها

دیگران را به رقابت می طلبد. یافتن خطاها، نه تناسب، استدلالات رسیدگی و منجمد می شوند، زیرا هر موقعیت دارای مقداری اعتبار است اما از نقاط برتری مختلف و سطوح مختلف مفهوم پیشرفت می کند.

تئوری انشعابی هرگز نمی تواند همه را شامل شود، به خاطر آن که دقیقا به عنوان یک شورش علیه یک نظریه عمده طراحی شده است که نگرانی از تئوری انشعابی را باقی گذاشته است. اما تمرکز انحصاری آن تمایل به دامن زدن به ضد حمله دارد. علاوه بر این، گروه های انشعابی تمایل به تشریح و گسترش نظریه خود فراتر از ظرفیت خود هستند زمانی که خود را مستعد به فریفتگی های این نظریه می بینند که در برابر آن شورش کرده اند.

سه فریفتگی وجود دارد که به طور خاص به این نظریه مستعد است. اولین، بزرگ نمایی است. این مورد زمانی دیده می شود که یک نظریه در یک سطح ادعا می کند که تمام سطوح را توصیف و توضیح می دهد. دوم، یک پدیده مرتبط، تقلیل است. این هنگامی خود را نشان می دهد که یک نظریه در یک سطح که ادعا می کند که سطح های دیگر وجود ندارد و یا این کار را تنها به عنوان پدیده دیگر انجام می دهد. سومین مورد فریفتگی در جبر نظریه است. نتایج در اینجا توسط نیاز به نظریه انسجام، بدون در نظر گرفتن داده ها اعمال می شوند.

یک مشکل اغوا کننده دیگر در مورد این تئوری وجود دارد، به خصوص در تقسیم. مردم خود را با نظریه های خود می شناسند. آنها دارای پیروان هستند و قدرت ایدئولوژیک و سیاسی را در موسسات خود و در این زمینه اعمال می کنند (Richards، 1995). نظامهای اجتماعی ایدئوپولیتیک می تواند در هر زمینه از تلاش بوجود می آیند، اما ممکن است به خصوص مستعد به این توسعه باشد. نارسی نظری ما به عنوان یک زمینه، پیچیدگی داده های ما، و این واقعیت است که روش های درمانی کاملا متفاوت می توانند موفقیت آمیز باشند، مقایسه عینی و اعتبار نظریه ها و تکنیک ها را تبدیل به یک کار دشوار نموده است.

با این حال، اصول اولیه و سطوح توصیف وجود دارند که بسیاری از روانشناسان نفس، حتی در حالی که در انتظار یک راه حل جامع مدل نفس روانی هستند، بر سر آن توافق نموده اند. تقریبا تمام روانشناسان نفس یک مفهوم توسعه را گنجانده اند. ذهن رشد می کند، و زمانی که این کار انجام می شود، عناصر آن در عملکرد، در محتوا، و در روابط با یکدیگر افزایش می یابند. بیشتر روانشناسان نفس نیز یک مفهوم شفاف ساختار را تشریح نموده اند که در

آن مطالب و فرآیندها نسبتاً با ثبات هستند که با روابط سازماندهی شده و با ثبات در سطوح مختلف سازمان پویا، از میکرو به ماکرو مشخص می‌شوند.

بسیاری از روانشناسان نفس به عنوان عنوان یا فرد تابعه برای ساختار، اجزای پویای آثار، تحریکات و روابط شی را می‌گنجانند. این سازمان‌های پویا از ساختار، قدرت اقتصادی را در تجربه روانی و در ساختارهای ذهنی دارند. این جنبه‌های پویا، اقتصادی، به تعیین سازش کمک می‌نمایند. تاثیر دارای خواص تحریک کننده است، که یکی از آنها نیروی انگیزشی است. ساختار، علت، عملکرد، و دینامیک همه مرتبط اما متفاوت هستند.

روابط شی عناصر تحریک، نفس، و ابرنفس را در ارائه، سازماندهی می‌نمایند. روابط شی منعکس کننده عوامل ذاتی و تجربی، مرتبط با بلوغ و توسعه است. بازنمودهای شی شامل تناقض می‌شود و هر دو بازنمودهای حافظه ای بازنمودهای نمادین قوه مخیله هستند.

روانشناسی نفس امروزه مفهوم کمبود را می‌پذیرد. نقائص ناشی از آسیب روحی، محرومیت، مشکلات ذاتی نفس، و بیماری همه به عنوان جنبه ای از محتوا و سازمان‌های ساختار عامل، روابط شی، و تناقض و سازش شناخته شده اند.

فرایندهای تطبیق نفس در حال حاضر نیز به طور کلی پذیرفته شده اند. انطباق با تجربه واقعیت و با تجربه احساسی یکی از وظایف واسطه نفس است. مفهوم فرآیندهای یکپارچه سازی نفس نیز به طور کلی، به طور ضمنی یا به صراحت، به عنوان یک جنبه بسیار مهم از شرح بالینی بیماران پذیرفته شده است. فرآیندهای یکپارچه سازی نفس در سطوح مختلف آگاهی و با سطوح متفاوت سازمان عمل می‌کنند. روابط شی، تشکیلات سازش، و خود همه و همه سازمان‌های مصنوعی هستند. به خصوص این نفس است که سازش، یکپارچه سازی هر واقعیت روانی منحصر به فرد را سازماندهی می‌کند و واسطه آن است. از این رو نام آن روانشناسی نفس است.

روانشناسان نفس از سطح مفهومی خود یا شخصیت به طور مداوم در هنگام بحث در مورد کار بالینی با بیماران استفاده نموده اند. ما انواع مختلف شخصیت‌ها را قبول و توصیف می‌کنیم. با این حال، روانشناسی نفس دارای فراروانشناسی بیان شخصیت است. روانشناسان نفس تمایل به رده بندی مفهوم گسترده ای از شخصیت تحت موضوع

های باریک دفاع کاراکتر قرار دارند. یک مشاهده گسترش یافته از مفهوم اریکسون در مورد هویت وجود دارد (1950)، و یا مفهوم Lidz از فرد (1983)، که نشان می دهد این سطح می تواند یک جایگاه راحت در روانشناسی نفس باشد.

آیا ما مشترکاتی را برای این روش داریم؟ روانشناسی نفس مدرن دارای یک روش انعطاف پذیر است که شامل سطوح مختلف و رویکرد در زمان های مختلف با بیماران مختلف می شود. با هر بیمار، یک تحلیلگر در زمان های مختلف روی دفاع، تاثیر، سازش، روابط شیء، و یا تجربه خود تمرکز می کند. به دفعات، این کار در اینجا و در حال حاضر با واگذاری و انتقال از تحلیلگر به احساسات تحلیل شونده درگیر می شود؛ در زمان های دیگر شامل سایکوژنتیک خواهد بود. این کار وابسته به آشکارسازی واقعی تجزیه و تحلیل و علائم خاص و بیماری در هر یک از بیماران است. این روش آنا فروید است همانطور که توسط Couch گزارش شده است. (1995)

روش روانشناسی نفسانی مدرن نیز با توجه به ساختار نفس بیمار تغییر می کند. این تکنیک نیاز به دقت تشخیصی ارزیابی از توابع نفس دارد، به خصوص مواردی که بر روند روانکاوی موثرند. نمونه هایی از توابع نفس موثر بر تکنیک در بیماران عصبی، توانایی انتقال سطوح انتزاع، سنتز، توانایی، انعطاف پذیری برای دفاع، و سطح اعتبار عاطفه است. این ها، توانایی نفس برای استفاده از سطح خاصی از تفسیر، درجه تاثیر که انتقال و انتقال از تحلیلگر به احساسات تحلیل شونده را فعال می کند، هنگامی که (اگر تا کنون) انواع مختلف تفسیر، و سرعت روند روانکاوی مفید هستند. علاقه تجدید شده به دفاع از نفس در بیماران عصبی توسط کار Gray روی مقاومت دفاع در درمان روانکاوی تسریع شد. Gray (1994) یک روش را توصیف می کند که صرفاً بر روی این جنبه از کار روانکاوی تمرکز می کند. .

BUSCH (1995) با گسترش کار (Gray, 1996)، نفس را به عنوان وسیله پیشروی درمان شناسایی نمود. روش BUSCH به طور خاص در بسیج نفس در درمان هدف گذاری شد. او به دنبال افزایش توسعه توابع نفس، به خصوص خود تابع تجزیه و تحلیل. به طور مشابه، هلمز (1996) در مورد تقویت نفس با تمرکز بر روی مقاومت به توابع نفس مستقل می نویسد (Marcus(1992) .، در مطبوعات) این مورد را به مبنایی برای این روش برای بسیاری از بیماران قرار داده است.



تکنیک هایی که تنها بر روی یک جنبه از تابع نفس تمرکز می کنند، مانند خاکستری و یا تمرکز Gray یا BUSCH روی مقاومت برای دفاع، به دنبال ورود به سطوح دیگر تجربه ذهنی برحسب و از سطحی است که روی آنها تمرکز می کند. این به خوبی می تواند در مورد بیماریانی جواب دهد که علائم آنها سازمان یافته اند و یا افرادی که در درجه اول دارای بیماری موثر بر آن سطح هستند. با عملکرد عالی تر، اعصاب دفاعی سازمان یافته تر می تواند نشاندهنده مهم ترین نشانه های عصبی آنها و دفاع شخصیت برای تکنیک دفاع تجزیه و تحلیل باشد. به این دلیل است که سطح دفاع از نفس، این بیماری را سازماندهی می کند؛ آن سطح در جایی است که اعتبار تاثیر، آن را واضح ترین و معنی دار ترین بیان علائم می بیند. هر روانشناس نفس تمایل به تمرکز روی آن سطح با چنین بیماریانی دارد. اما بیماری وجود دارد و فازهای تحلیل که این سطح مناسب آن نیست. دیگر جنبه های نظریه روانشناسی نفس و یک تکنیک انعطاف پذیر تر نیاز می شود.

هرچند، به طور خلاصه، روانشناسان نفس بارها مانند یک برچسب واقعی است، من باور دارم که ما چیزی را داریم که Herbert Schlesinger، مجموعه ناهموار از الگوهای روانشناسی نفس می نامد. این ها شامل نظریه ساختاری فروید، تحلیل دفاعی آنا فروید، مفاهیم تناقض Arlow و Bernner، تشکیل سازش، قوه مخیله ناخودآگاه، روانشناسی نفس Hartmann، روابط شی Jacobson و Kernberg و برخی از مفاهیم شخص یا خود می شوند. برخی از مفاهیم توپوگرافی و اقتصادی نیز گنجانده می شود. گام بعدی تعیین چگونگی یکپارچه سازی این موارد است.

### آینده روانشناسی نفس

فاز بعدی توسعه روانشناسی نفس، دوره ای سنگین از یکپارچه سازی است. روانشناسی مدرن در قرن حاضر به دنبال نظریه کل نگر ذهن، یک روانشناسی کلی برای مقابله با تمام جنبه های عمل ذهنی، میسر کننده راهبردهای علمی جمع آوری داده ها و دارای کاربردی گسترده برای تکنیک در تغییر حالات بیمارانی است.

فازهای یکپارچه سازی زمانی آغاز می شود که تقسیم بندی به نقطه ای پیشروی می کند که در آن هر نظریه جزئی، برای پرداختن به کمبودهای خود تلاش می کند، همپوشانی را رقیبان خود را آغاز می کند. بعد از آن سردرگمی می آید، زمانی که مکاتب از نقاط برتری مختلف و با واژه های متفاوت به مسائل رایج روی می آورند. اما به ناچار، نهایتاً زمانی که مردم در می یابند که در مورد مسائل و پدیده های یکسان صحبت می کنند، یکپارچه سازی فعال می تواند اقدام شود.

ما در حال حاضر به همپوشانی در حال رشد نظریه ساختاری و تفکر روابط شی نگاه می کنیم. یک نمونه اخیر، کار Lafarge (1995) است که تقسیم بندی دفاعی اشیا را بر اساس جنبه های عمل ذهنی توصیف می کند. او جداسازی دو جنبه از خود را بر حسب تجربه بررسی می کند و دو جنبه نگرشی نفس مختلف را توصیف می کند که هر یک، یکپارچه شده و پیچیده است. این مفهوم روانشناسی نفس برای جدایی است. زمانی که مفهوم جدایی وارد نظریه روابط شی می شود، توصیف تناقضات آن می تواند پیچیده تر، فردی، چندوجهی و لایه بندی شود. ای لایه بندی در نظریه ساختاری، مشخص تر است. بنابراین، Lafarge پیچیدگی ساختاری را در حالی به دست آورده که مشخصه توصیفات غنی از تاثیر برای تفکر روابط شی را حفظ می کند. به علاوه کار بالینی او، سایکوژنتیک ویژگی های کودکی و عامل شدت تحریک را توصیف می کند. (برای ادغام های اخیر به Feinsilver Schwaber 1998; 1999 نگاه کنید)

روانشناسی نفس یک نظریه روانی تحلیلی است که قادر به ادغام دیدگاه مختلف است زیرا یک روانشناسی کلی گسترده با بسیاری از نقاط برتری، سطح ذهنی و سطوح توصیف است. این کار در صورتی آسانتر و سریع تر انجام می شود که ما دریابیم که چشم اندازهای مختلف بالینی با سطح سازمادهی نفس و حالات آن همبستگی دارند. روابط شی و خودادغام، به طور مثال، دو سطح مختلف از سازماندهی نفس هستند. این سطوح نفس با ساخت فرآیندهایی به هم مرتبط می شوند که آنها را ادغام می کنند. بنابراین روانشناسی نفس می تواند با یک روش یکنواخت شود که زندگی ذهنی سطوح مختلف، توابع و محتوای آن را از طریق مشاهده و توصیف ظرفیت ساخت نفس ادغام سازد.

روانشناسی نفس، اغلب توصیفات جامع ادغام و توابع ساخت را ارائه می دهد. هرچند، نشان می دهد که انواع گسترده ای از محتواهای هنری و تجربیات به واسطه سه فرآیند کلی انجام می شود.

اولی چیزی است که فروید، فرآیند ثانویه نامید. این فرآیند، داده ها را جمع آوری و اطلاعات را مونتاژ می کند که این کار بر اساس درک و منطق خودآگاهانه اعمال شده Aristotelian، مطابق با نقشه های آموخته شده و استدلال استنباطی و القایی صورت می گیرد. داده ها و ایده ها، گروه های از رده های مرزگذاری شده را با تجربه زمانی-فضایی تشکیل می دهند. گروه های داده ها و مفاهیم آنها، سازمادهنده اصلی هستند. فرآیند ثانویه به همراه سیستم عصبی مرکزی و مهارت های شناختی بالغ می شود (Piaget 1977). فرآیند ثانویه همچنین با تاثیر محیط رشد می یابد که ما آن را تجربه یا آموزش می نامیم.

وسیله دوم سازمان، فرآیند اولیه است. این یک سیستم پردازش اطلاعات آنالوگ است که به خصوص با اثر سر و کار دارد (Freud 1900; Plutchik 1980; Bucci 1997).. در اینجا، شدت اثر، کیفیت و حوزه ها، یک ماتریس سازماندهی را برای محتواها و رده ها تشکیل می دهند. فرآیند اولیه، پیچیدگی را توسط چگالسازی می سازد و از اینرو، ارائه های نمادین متشکل از بسیاری از خطوط همکاری های اثر را در یک کیفیت ویژه می سازد که فروید آن را ارائه چیزها نامید.

فروید (1915) از عبارت نمایش شی برای ارجاع به کدگذاری سیستم عصبی مرکزی برای نمایش ذهنی استفاده نمود. او اعتقاد داشت که نمایش شی دارای دو جز است: یک جز شفاهی، یا نمایش کلمه و یک جزء بصری، نمایش چیز. کلمات در ارائه مفاهیم و چکیده به طور مستقیم توانمند هستند. نمایش چیزها اطریق رسانه ای از اشیای فیزیکی انجام می شود که اغلب به طور بصری صورت می گیرد. آنها نمایش های نمادین اثر به شکل مفهومی هستند. متراکم سازی اثر-مفهوم به عنوان استعاره ای از بیان مفاهیم معنی دار حسی استفاده می شود. این پردازش بین مفهومی، در نظر گرفتن فرآیندهایی مانند آثار آنالوگ را مجاز می سازد، با کیفیت های مختلف و رده های نامتناهی از شدت. شدت برای مفاهیم روحی حیاتی است زیرا محتوا و کیفیت تجربه را که باید مفهوم سازی شود، تغییر می دهد. ایده، شکل، کیفیت، محتوا، تن اثر و شدت می تواند به آسانی با رده های نامتناهی و پیچیدگی

بیشتر، در پلاستیک، نمایش های حسگری تعامل پیدا کنند. نمایش های چیزها، یک پدیده ادغامی است. آنها متراکم سازی حسی تناقض منطقی-روانی هستند.

رومین فرآیند ذهنی سازماندهنده، تابع پیچیده نفس است که (Arietri 1976) آن را فرآیند سوم می نامد. فرآیند سوم، رابطه بیم فرآیند اولیه و ثانویه را سازماندهی می کن که نتیجه اصلاح هر یک از آنها است (صفحه 12). این فرآیند سوم، تجربیات مصنوعی را در انواع مختلف و در سطوح مختلف سازماندهی، آگاهی و تجربه ایجاد می کند. فرآیند سوم درون و بیرون را متصل می کند؛ استنتاج تحریک، دفاع و عناصر تناقض ابرنفس؛ نمایش های چیز و نمایش های کلمه؛ و مفاهیم، آثار و مفاهیم. بنابراین تجربه واقعیت و تجربه احساسی را با هم برای تشکیل یک واقعیت روانی پیچیده به همراه می آورد. عناصر تناقض، تشکیلات سازش هستند، تشکیلات سازش با روابط اشیا بیان می شوند، روابط اشیا، قوه مخیله را می سازد، قوه مخیله به عنوان عناصر ادغام شخصیت که همه به واسط ظرفیت های مصنوعی و صفات فرآیند سوم نفس صورت می گیرد، عمل می کند. سازش ها، در تمام سطوح سازماندهی، نه تنها وابسته به دینامیک و شدت آن، بلکه به مشخصات فرآیند سوم نفس نیز است. فرآیند سوم، سطوح مختلف تجربه نفس را ادغام می کند.

روانشناسی مدرن نفس علاقه مند به فرآیند سوم است زیرا نقش آن در درمان روانی-تحلیلی مهم است که شامل سازش های جدید و ادغامات شخصیت جدید می شود. فرآیند سوم، نقشی را خلاقیت، در هر جایی که آشکار شود بازی می کند و بنابراین، برای نظریه توصیفی کامل ذهن، نگرانی عمده روانشناسان مدرن نفس، ضروری است.

تابع سوم نفس می تواند یک تجربه احساس شده باشد، بخشی از واقعیت روانی ناخودآگاه و خودآگاه، برای سطوح مختلف محتوا (مثلاً روابط شی). تجربه ما شامل تجربه فرایندهای مصنوعی همراه با تابع شخصیت یا روش مشخصه ساخت تفکر، احساس و واقعیت خارجی می شود (Schafer 1968; Hamilton 1996). تجربه فرایندهای نفس مانند فرآیند سوم، پلی بین تابع نفس و خود است. این تجربیات شخصی فرآیند سوم دارای ویژگی های مشخصه است که می تواند مطابق با نوع شخصیت، برای روابط شی یا تشکیلات سازش مشخصه معنی ترکیب شود (Shapiro 1965). شکل دقیق تجربه این مورد در هر فرد، جنبه ای منحصر به فرد بودن شخص است

اینکه چگونه سطوح مختلف تابع ذهنی در شخصیت ساخته می شوند، سوالی جواب داده شده به صورت جزئی توسط مدل توصیفی سلسله مراتبی فروید (Grossmann 1992) است. سری سلسله مراتبی فروید یک سلسله مراتب بهم پیوسته از فرآیندها و سطوح مشخص شده توسط افزایش پیچیدگی، ذهنیت، نمادسازی و سطح سازمانی با تکرار رشد و نمود عناصر، به خصوص آثار و زمینه ها، از سطوح پایین تر شناسایی شده در سطحی بالاتر است. Pine (1990) به ایده سلسله مراتب به عنوان ادغام کننده سطوح مختلف و مدل های مختلف اشاره نموده است. همانطور که بیان می کند، شخصیت که در بالای این سری سلسله مراتبی قرار دارد، از عناصری استفاده می کند که در زیر یافت شده است، اما آنها را می شناسد، ادغامات جدید را خلق می کند که تنها در بالاتری سطح یافت می شود. Pine بسیاری از اسامی بزرگ را در روانشناسی بیان نموده است - Waelder, Erikson, Stone, Loewenstein, Greenacre, Loewald, Sandler, and Wallerstein - همانطور که تشکیلات اولیه را در این مورد فراهم نموده است. مدل سلسله مراتبی دارای مزیت بزرگی در حفظ تفاوت ای توصیف کننده روابط بین آنها است؛ آنها را در سطوح مختلف وضعیت بندی می کند اما نشان می دهد که اینها به هم مرتبط هستند و از یکدیگر تاثیر می پذیرند. Pine اشاره می کند که مدل سلسله مراتبی می تواند دیدگاه نظری مختلف از نظریه تناقض، تفکر روابط شی، و خودروانشناسی را در بر گیرد. بنابراین برای روانشناسی مدرن نفس، موردی پایه است. اما سلسله مراتب باید بدون هیچ مکانیزم مشخصی برای در نظر گرفتن روابط در آنها مفهوم سازی شود. برای این کار، من فرآیند سوم را به عنوان مکانیزمی ویژه پیشنهاد نمودم که توسط آن سطوح مختلف تابع ذهنی انسان مرتبط می شوند. درک اینکه تابع مصنوعی به طور خاص به مکانیزم های فرآیند سوم اشاره می کند، می تواند به ما کمک کند تا روابط دقیق بین سطوح را توصیف کنیم. فرآیند سوم، سلسله مراتب را با آغاز درک و اثر، حرکت به سازماندهی های مرتبه پایین تر تناقض و روابط شی و نهایتاً سازماندهی های مرتبه بالاتر از عوامل، خود و شخصیت سازماندهی می کند. فرآیند سوم، این عناصر را جمع آوری می کند، آنها را گروه بندی می کند، دنباله ها را تشکیل می دهد، آنها را مقایسه می کند و استعاره هایی برای آنها خلق می کند و از اینرو پیچیدگی را ایجاد می کند. از همه مهم تر، لایه های پیچیدگی، مفهومی و موثر، در ساختار جدید پدیدار می شوند. در سطوح بالاتر مفهومی، درک و اثر

باقی می ماند اما رابطه ای با مفهوم پیدا می کنند که متفاوت از دستیابی به سطوح پایین تر است. آنچه تنها در نمایش های چیزها ارائه می شود می تواند به طور ذهنی در سطوح بالاتر ارائه شود. تجربه اثر، به طور پیشرونده جابجا می شود، از اثر مفهومی غالب برای تاثیر مرتبط بر اشیا و سپس به آثار مرتبط مستقیم به مفاهیم ذهنی و نمایش های کلمه حرکت می کند. در سطح شخصیت، نمایش های چیزها غیرمتراکم می شوند و مفاهیم و آثار آنها به عنوان نگرش تجربه می شوند. حرکت به سمت بالای سلسله مراتب، کیفیت تاثیر، و ترکیبات تاثیر را تغییر می دهد. یک نتیجه از این تغییرات، پیچیدگی و عمق اثر است. این اثر، جابجایی را در درمان روانی تحلیلی تجربه می کند که در آن ترکیب دوباره غالباً رخ می هد.

نقش فرآیند سوم در سازماندهی سلسله مراتب تجربه ذهنی در کاراکتر و شخصیت می تواند در وضعیت روانی-تحلیل مطالعه شود. فرآیند سلسله مراتبی سوم منعکس شده در تابع مصنوعی را برای تحلیلگران روانی و برای درمان می توان یافت. فرآیند تحلیل روانی در هر جفت تحلیلگر-بیمار (کمک به درون گرایان و ذهنیت گرایان) در هر فاز تحلیل (کمک به توسعه گرایان) در بیماری های مختلف (کمک به تحلیلگران روانی دارویی) متفاوت است.

## ارائه موردی

مورد زیر نشاندهنده برخی از این اصول است. خانم A 40 ساله، وارد درمان تحلیل روانی شد، زیرا ناراحتی پیوسته داشت. هرچند با بسیاری از افراد خونگرم و مهربان بود، او یکی پس از دیگری عاشق مردانی در دوردست می شد. او خود را در عشق بدون کمک و محبت دید و فقط با آنها سکس می کرد، اما ناراحت بود زمانی که آنها را ترک می کرد، خصوصاً در نقطه ای که درخواست ازدواج می کرد. بعد از آن وارد حالتی افسرده با احساسات بی اعتمادی و تهی شدن قوی می شد.

در تحلیل، او کشف نمود که این اسارت عشقی او به یک "پرنس یخی" دارای سابقه ای قوی در دل بستگی دو سو گرا و قوی، به "پدر یخ" است. او خانواده را زمانی که او شش ساله بود برای یک سری از زنان و ازدواج های دیگر رها کرده بود. عناصر تناقض های او در تجزیه و تحلیل، خواسته های وابسته به احساسات نسبت بوالدین جنس مخالف

برای گرم کردن پدر و آوردن او را به خانه، در نتیجه از دست دادن شفا، مرمت اعتماد به نفس خود، و نشان دادن برتری نسبت به مادر را نشان داده شد که او را عاری از جذبۀ یا میل جنسی، منفعل و شکست خورده در نظر گرفت. عنصر گناه در قوه مخیله وابسته به احساسات و علائق و خیانت مادرش توسط شکستی اجتناب ناپذیر اهداف غیر ممکن جبران شد. نتیجه این تشکیل سازش، "ارتباطات سرد" متوالی و بدون تعهد، بدون تغییر و بدون رشد بود.

قوه مخیله شاهزاده یخ او نمی تواند صرفاً از طریق آن ترکیبات وابسته به احساسات نسبت بوالدین جنس مخالف درک شود به دلیل آنکه این یک تلاش در تفکیک مصنوعی تناقض بود. شاهزاده سرد، یک نماد ساختگی مورد نظر، خانواده دوست، بود. این مورد توسط مهد کودک نشان داده شد که او از دوران کودکی به یاد می آورد: "اسب مامان و اسب بابا افتخار می کردند- زیرا آنها دارای یک اسب نوزاد بودند!" این شعر همیشه او را گریان می ساخت. برای او، سنتز جادویی وابسته به احساسات را به تصویر می کشید که او را قادر می ساخت تا او در نهایت به احساس خوشحالی، اعتبار و حس تعلق برسد به جای احساس تلخ، تنها، بیگانه، خستگی، نقص، و در سرما. او به عنوان یک نگرش شخصیتی، احساس تنهایی و بیگانگی می کرد که مانند یک خلق و خوی، همه تناقض ها و روابط شی را برجسته می کیرد. این قوه مخیله، با پیچیدگی آن، آثار لایه لایه مرتبط با ساخت است، نه هر یک از عناصر تناقض. این سنتز شخصیتی، درک و اکتشاف لایه های تاثیر در سطح سازش شخصیت را نیاز داشت قبل از اینکه او را تجزیه و تحلیل ترکیبات تناقض های وابسته به احساسات وابسته به جنس مخالف خود را میسر سازد. این سطح از سازش، روابط زمینه موضوعی و تاثیرات، و همچنین تناقض های عامل را ساخت/

فرآیند سوم، خود را در روابط خاص در سازش عناصر زمینه مورد نظر نشان داد. (جرم و رقابت احساسی، دوسوگرایی برای مادر و پدر (مردان گرم مانند دوستان، مردان سرد به عنوان عاشقان)، در روابط شی قوه مخیله (عاشقانه زن جوان گرم کردن یک مرد سرد)، در قافیه مهد کودک (صلح وابسته به احساسات و علائق کودکان 3 تا 6 ساله نسبت بوالدین جنس مخالف خود)، و در نگرش های شخصیتی او راتنهایی، حسرت، جدی، مشتاق)

مورد دارای اهمیت خاصی این بود که چه مدتی رشد روانی و زندگی توسط این تناقض ها به بن بست می رسد. که او چهل ساله بود، همیشه یک یک خانواده می خواست، اما هنوز مجرد بود. این وضعیت برای کار تحلیل روانی نشان

داده نشده تا زمانی که به طور مستقیم با یک ممانعت و مقاومت درمانی روبرو شد. تجزیه و تحلیل به تدریج خود را به صورت ایثار انگیزنده جرم نشان داد. این بهای قصاصی بود که باید برای تلاش در تولد دوباره روانشناختی برای پدرش می پرداخت. او از هر ظرفیت یا تجربه دیگری صرفه نظر نمود.

اختلالات ایجاد شده از فرایند سوم و دفاع در برابر آن ممکن است نیاز به توجه مستقیم و خاص در تفسیر روانکاوانه و برخوردها داشته باشد. با تفسیر مهار او از تمام فعالیت های مولد، یک سری از سازش های جدید پدید آمده است زمانی که فرآیند سوم، عمل دوباره را بیمار آغاز نمود، یک سری از روابط جدید را در میان عناصر تناقض و خطرات حاصل تولید نمود. اولی، عاشقانه های خوب با شاهزادگان یخ بود، اما با تغییری که در حال حاضر او را تنها گذاشت. حاصل این کار کاهش قابل ملاحظه ای از واکنش افسردگی، پرخاشگری مرتبط با او در برابر خودش بود. در عوض او خشم بزرگ و احساس پیروزی بر این مردان را با احساس خوب تجربه نمود.

بنابراین ما جابجایی ها در تشکیلات سازش را در تجربه شخصی او در تجربه اشیا، و روشی که تجربه عشقی خود را سازماندهی نمود، دیدم. ما جابجایی های مهیج در عناصر تناقض را دیدیم (مردان سرد تبدیل به مردان گرم می شوند)، اما جابجایی هایی در عناصر سازش وجود داشت (عشق رومانیتیک در حال حاضر با مردان گرم تجربه می شد). این مورد با یک تشکیل سازش جدید بیان می شود.

سپس عشق به برادری به میان آمد که او را ترک کرده بود. بردارد، حتی سردتر، قادر به عشق به بیماران بود و عاشق او شد. او ترک احساس برادر بی وفای خود، حمله و خیانت او را تصور نمود. او عصبانی شد، اما با سکس با مردان ارضا می شد. تشکیل سازش، در حال حاضر خود را به عنوان یک درگیری جنسی و رومانیتیک نشان می داد اما آنچه او احساس می کرد، احساسی جنسی بود.

عناصر سازش دوباره روابط را تغییر می دهد. حال، عشق با یک شی گرم، سرد، که پدر و مادر می سازد. دیگر دفاعی برای جز جنسی وجود ندارد. این جز به طور آگاهانه احساس می شود. اضطراب جرم حاصل در حال حاضر آگاهانه نیست، اما به شی رمانتیک ارتباط دارد. دوباره، حال نه تنها عناصر جدید وجود ندارند (تشویش جرم) بلکه یک رابطه جدید از عناصر یسکان (مردان سرد و مردان گرم).



این تشکیلات سازش ترتیبی نشاندهنده عناصر تناقض یکسان است، اما دفاع‌ها جابجا می‌شوند و روابط سازش تغییر می‌یابند. تجربه اثر با سازشی جدید آورده می‌شود اما با عناصر اثر جدید برای تجربه ناخودآگاه قبلی مانند جرم در هم آمیخته می‌شود و به جای تقسیم شدن در نمایش شی‌تک فشرده می‌شود. این آثار، منجسم‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. یک مفهوم جدید منسجم و پیچیده در حال ظهور است اما هنوز شکل کامل را به خود نگرفته است. این مفهوم جدید در مورد او به عنوان یک زنان است. این ایده به سادگی گرفتن یک مرد به عنوان مادر است و بهتر با او انجام می‌شود. این در حال حاضر برای رسیدن به یک مدل بهتر، یکی از خلقت‌های او است. این خلاقیت جدید یک یک فرایند پیچیده سوم، یک سنتز عناصر جدید برای آفرینش‌های یکپارچه قبلی با عناصر جدید در سازش جدید است. احساس غالب او در مورد خودش به همین ترتیب تکامل یافته و تغییر کرده است. این احساسات با تغییر در نگرش شخصیت او سازماندهی می‌شوند. او از احساس غم، شکست، بی‌ارزش بودن، و تنها بودن در جهان و سردی به احساس شادی، پیروزی حرکت می‌کند اما گناهکار و دارای اضطراب است. نگرش او از بدبینی و عصبانیتی به خوشحالی منتقل می‌شود، هر چند اضطراب، خوشبینی است. روند سوم این سطح نگرش را در سازش دوباره می‌سازد. خوداحساس‌ها و نگرش‌های شخصیتی و توسط جابجایی‌های تعهد در روابط شی سازماندهی می‌شوند

### استنتاج تذکرات

با استفاده از آزمایشگاه درمان تحلیلی روانی، می‌توانیم به درکی بهتر از فرآیندهای ساختگی نفس در و بین سطح متغیر یا نقاط نظر دست‌یابیم. این کار به ما کمک می‌کند تا رابطه بین مکاتب متغیر را درک کنیم، زیرا فرآیند سوم باید نه تنها برای انسجامات سطوح مختلف شخصیت، بلکه برای نقطه نظرات مختلف فراروانشناسی و روشی‌هایی اعمال شود که در آن آنها به هم مرتبط می‌شود. ساختمان این نظریه و مشاهده دست به دست می‌چرخد. با استفاده از ترکیب مفهوم سلسله‌مراتب و توصیفات فرآیند سوم، ما می‌توانیم این مرحله منسجم بعدی را در توسعه

روانشناسی مدرن نفس اتخاذ کنیم. این مرحله شامل گزارش های موردی نشاندهنده روابط و یکپارچه سازی ها می شود.

به منظور ادغام، ما باید روی تعاریف رایج کار کنیم، در مورد واژه شناسی برای مشاهدات توافق کنیم و تصمیم بگیریم که کدام جنبه های سطوح مختلف تناسب یافته مفید و قابل مشاهده هستند.

احتمالاً می توانیم روی تعاریف میعنی توافق نماییم. دینامیک روانی به معنی نقش درونی زمینه های محتوایی احساسی و شدت آنها است. روابط شی اشاره به محتویات قوه مخیله در زمینه های دینامیک روانی با کاراکترها، نقشه ها و انگیزه های مرتبط و ترس دارد. روابط شی هر دو نمایش های واقعیت و خیال، گذشته و حال با ترکیبات مختلف در سطوح توپوگرافی مختلف هستند. توسط عواملی که ما معمولاً دسته های توابع ذهنی مشابه می نامیم. به این عامل در دو سطح مختلف در رابطه را روابط اشیا به نظر می رسد. اول، عامل یک سازمان دهنده برای دسته های روابط شی مرتبط با روابط برای توابع یکسان است (سطح کلان). ثانیاً، عامل اشاره به محتویات محتوای روابط شی (سطح میکرو) دارد. توسط "شخصیت" یا "خود"، ما معمولاً ترکیبیات از نگرش های اراده و نگرش های غیرشخصی از روابط اشیا و تجربه توابع عامل می سازیم (Compton 1987). من پیشنهاد می کنم که شخصیت توسط توابع ساختگی نفس سوم سازماندهی می شود (ترکیبیات از فرآیندهای اولیه و ثانویه). توابع نفس ساختگی اشاره به فرآیندهای فراتابعه برای عامل در اثر دارند، حتی اگر در ظرفیت های نفس ریشه یابی ریشه یابی شوند. این توابع ساختگی فراتابعه می تواند دارای محتوای روابط شی در تجربه تابع باشد، اما این فرآیندهای نفس نیز، سازماندهندگان تشکیلات سازش روابط شی هستند.

توافق روی این تعاریف ما را قادر می سازد تا روی روابط آنها از لحاظ بالینی و فراروانشناسی تمرکز نماییم. این وظیفه انسجامی در دست است. یکی از گام های بندی مورد نیاز مانند دیدگاه انسجامی، توصیف روانشناسی نفس شخصیت است.

دیگر مرحله انسجامی در حال اتخاذ شدن است، که روانشناسی مدرن نفس را پیشگویی می کند. فرآیندهای سوم همبسته می شوند، همانند بسیاری از توابع نفس، با پیشرفت های جدید در علوم شناختی، بنابراین پایه علمی برای

تحلیل روانی را امن می کند. (Bucci 1997) تحقیقات علوم شناختی اخیر را در مورد پردازش روحی بازنگری نموده و مدل کد چندگانه را برای ذهن انسان پیشنهاد داده است. (Argano 1997) در مورد نقش سازماندهی و توسعه تابع تشکیل نماد بررسی نموده است. Bucci و Aragno، انسجام جامع جنبه تئوری اطلاعات را برای روانشناسی نفس ارائه نموده اند. روانشناسی مدرن نفس به توابع نمادگذاری-اثر و نمایش نفس بسیار علاقه مند است. برای تمام دیدگاه تحلیل روانی، روانشناسی مدرن نفس کاملاً با این رویکرد علم شناختی همبسته است (Levin 1997 را ببینید).

این تناسب بین علوم شناختی و روانشناسی مدرن نفس توسط همبستگی آنها با پیشرفت های جدید در علم عصبی تطبیق می یابد. (Ledoux 1989) روی مسیره های کدگذاری اثر، (Marcus 1992 in press)، روی رابطه خیالات با نمایش های چیزها و تمام نمایش های نمادگذاری-اثر، (silberweig 1995) روی مسیره های عصبی خیالات، (Schoore 1994) روی تابع اثر و مغز، (Andreasen 1995) روی مسیره های عصبی حافظه اپیزودیک تصادفی (ارتباط آزاد)- که تمام آنها در آغاز بیولوژی عصبی برای فرایندهای نمادگذاری-اثر سهیم بوده اند که تحلیلگران متخصص ترین در توصیف (Nersessian and Solms 1999)، را ببینید). هستند. این پیشرفت های علمی، به سرعت در دهه بعدی تکامل می یابد، یک احتمال که فروید (1950) آن را در نظر گرفت.

مدل تحلیل روانی توسعه، از لحاظ فیزیولوژی عصبی با کار (Hofer 1997) همبسته است که به فرآیندهای بیولوژی عصبی تنظیمی در نوزادهای موش تازه متولد شده بی بهره از مادر نگاه نموده است. او بیولوژی عصبی را در تجربیات اولیه متضمن نمایش های بعدی اشیا و پاسه به افت اولیه بررسی نموده است. او نقش درونی بین تعامل، گزینه، رفتار و تعامل اجتماعی را نشان داده است. مغز انسان وابسته به رسد خود در این محیط اجتماعی است (Eisenberg 1995) یک حقیقت حیاتی برای تئوری و تحقیقات روابط مدرن اشیا (Beebe 1986) را ببینید).

این همبستگی های بیولوژیک عصبی به روانشناسان مدرن نفس کمک می کند تا موضوعات رشدی و ذهن-مغز-بدن را به طور گسترده تر درک کنند. روابط سلسله مراتبی مرتبط، مشخص تر می شوند.

این کار به ما کمک می کند تا مکانیزم ها و نقش ترکیبات درمان تحلیل روانی و بهداشت سایکوتروپیک مشخص سازیم. آینده علاقه فزاینده را به چنین درمانی، به علت قدرت درمانی آن برای بیمار با هدف و دامنه کاربرد توسط روانشناسان نفس می بیند.

مورد حیاتی برای پایه علمی ما، تحقیقات فرآیند (Luborsky (1993), and Vaughan and Roose (1995), and (Waldron (1997 خواهد بود. احتمالاً، مطالعاتی برای نگاه به بازده خروجی (Weber و همکاران 1995) در مورد تحلیل روانی در بیماری خاص پدیدار می شوند (Wallerstein 1986). مانند افسردگی یا اختلال کاراکتر خودشیفتگی و در اختلالات کاراکتر (مثلاً کاراکتر تشنج و کاراکتر عقده ای). اگر آنها پدیدار شوند، می توانند نقش واحد درمان تحلیل روانی را در درمان بیماری های خاص و سازماندهی های نفس مشخص می کند و از این رو دیگر پایه علمی را در داروهای کلی ایمن می کند. چنین یافته هایی، کار را روی نظریه شخصیت برای روانشناسی مدرن نفس تقویت می کند.

به طور خلاصه، روانشناسی مدرن نفس یک روانشناسی کلی علمی توصیف کننده تمام توابع ذهنی است. این روانشناسی، تمام سطوح و چشم اندازهها را در نظر می گیرد. با تکیه بر وضعیت تحلیل روانی و داده های فراتحلیلی، روانشناسی مدرن نفس با وظیفه خود روبرو می شود که ادغام چشم اندازههای تحلیل روانی و نظام های مجاور و مرتبط است. مشاهدات دقیق از تابع نفس نشاندهنده این مورد است که چگونه نفس، نقطه نظرات تحلیل روانی مختلف را از لحاظ پدیده شناسی می سازد و از اینرو چگونه می توانیم این سنتز را از لحاظ فراروانشناسی توصیف کنیم.

## REFERENCES

- ABRAHAM, K. (1924). The influence of oral erotism on character formation. In *Selected Papers of Karl Abraham*. London: Hogarth Press, 1927, pp. 393–406.
- ANDREASEN, N.C., ET AL. (1995). Remembering the past: Two facets of episodic memory explored with PET. *American Journal of Psychiatry* 152:1576–1585.
- ARAGNO, A. (1997). *Symbolization*. Madison, CT: International Universities Press.
- ARIETI, S. (1976). *Creativity: The Magic Synthesis*. New York: Basic Books.
- ARLOW, J., & BRENNER, C. (1964). *Psychoanalytic Concepts and the Structural Theory*. New York: International Universities Press.
- BEEBE, B. (1986). Mother-infant mutual influence and precursors of self and object representations. In *Empirical Studies of Psychoanalytic Theories*. Vol. 2, ed. J. Masling. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- BELLAK, L., ET AL. (1973). *Ego Functions in Schizophrenics, Neurotics and Normals*. New York: Wiley.
- BOESKY, D. (1994). Dialogue on the Brenner paper. *Journal of Clinical Psychoanalysis* 3:509–522.
- BRENNER, C. (1982). *The Mind in Conflict*. New York: International Universities Press.
- (1994). The mind as conflict and compromise formation. *Journal of Clinical Psychoanalysis* 3:473–488.
- BUCCI, W. (1997). *Psychoanalysis and Cognitive Science: A Multiple Code Theory*. New York: Guilford Press.
- BUSCH, F. (1995). *The Ego at the Center of Clinical Technique*. Northvale, NJ: Aronson.
- (1996). The ego and its significance in analytic interventions. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 44:1073–1099.
- CAMPBELL, R. (1989). *Psychiatric Dictionary*. 6th ed. Oxford: Oxford University Press.
- COMPTON, A. (1983). Status of psychoanalytic theory of instinctual drives: Parts I & II. *Psychoanalytic Quarterly* 50:190–223.
- (1987). Objects and attitudes. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 35:609–628.
- COUCH, A.S. (1995). Anna Freud's adult analytic technique: Classical analysis. *International Journal of Psycho-Analysis* 76:153–172.
- EISENBERG, L. (1995). The social construction of the human brain. *American Journal of Psychiatry* 152:1563–1575.
- EMDE, R.N. (1988). Development terminable and interminable: Parts I & II. *International Journal of Psycho-Analysis* 69:23–42, 283–296.
- ERIKSON, E. (1950). *Childhood and Society*. New York: Norton.
- FAIRBAIRN, W.R.D. (1952). *Psychoanalytic Studies of the Personality*. London: Routledge.
- FEINSILVER, D.B. (1999). Counteridentification, comprehensive countertransference, and therapeutic action: Toward resolving the intrapsychic-interactional dichotomy. *Psychoanalytic Quarterly* 68:264–301.
- FOGEL, G., TYSON, P., GREENBERG, J., McLAUGHLIN, J., & PEYSER, E. (1996). A classic revisited: Loewald on the therapeutic action of psychoanalysis. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 44:863–924.
- ED. (1991). *The Work of Hans Loewald: An Introduction and Commentary*. Northvale, NJ: Aronson.
- FREUD, A. (1936). *The Ego and the Mechanisms of Defense*. New York: International Universities Press, 1966.
- FREUD S. (1900). The interpretation of dreams. *Standard Edition* 4/5.
- (1908). Character and anal erotism. *Standard Edition* 9:169–175.
- (1915). The unconscious. *Standard Edition* 14:166–175.
- (1917). Mourning and melancholia. *Standard Edition* 14:166–215.

- (1921). Group psychology and the analysis of the ego. *Standard Edition* 18:67–143.
- (1923). The ego and the id. *Standard Edition* 19:12–66.
- (1950). Project for a scientific psychology. *Standard Edition* 1:295–397.
- GABBARD, G. (1997). A reconsideration of objectivity in the *analyst*. *International Journal of Psychoanalysis* 78:15–46.
- GILL, M. (1982). *Analysis of Transference*. Vol. 1. New York: International Universities Press.
- GRAY, P. (1994). *The Ego and Analysis of Defense*. Northvale, NJ: Aronson.
- GREENBERG, J., & MITCHELL, S. (1983). *Object Relations in Psychoanalytic Theory*. Cambridge: Harvard University Press.
- GREENSPAN, S.I. (1989). *The Development of the Ego*. Madison, CT: International Universities Press.
- GROSSMAN, W. (1992). Hierarchies, boundaries, and representation in the Freudian model of mental organization. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 40:27–62.
- HAMILTON, N.G. (1996). *The Self and the Ego in Psychotherapy*. Northvale, NJ: Aronson.
- HARTMANN, H. (1938). *Ego Psychology and the Problem of Adaptation*. New York: International Universities Press, 1958.
- HOFER, M.A. (1997). Origins of affect, drive, and representation in early development: A basic science approach. Paper presented at the New York Freudian Society.
- HOLMES, D.E. (1996). Emerging indicators of ego growth and associated resistances. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 44:1101–1119.
- JACOBSON, E. (1954). The self and the object world. *The Psychoanalytic Study of the Child*. 9:75–127.
- (1964). *The Self and the Object World*. New York: International Universities Press.
- KERNBERG, O. (1975). *Borderline Conditions and Pathological Narcissism*. New York: Aronson.
- KOHUT, H. (1971). *The Analysis of the Self*. New York: International Universities Press.
- LA FARGE, L. (1995). Transferences of deception. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 43:765–792.
- LAPLANCHE, J., & PONTALIS, J.-B. (1967). *The Language of Psycho-Analysis*, transl. D. Nicholson-Smith. New York: Norton, 1973.
- LEDoux, J. (1989). Cognitive-emotional interactions in the brain. *Cognition and Emotion*. 3(4):267–289.
- LEVIN, F.M. (1997). Integrating some mind and brain views of transference: The phenomena. *Journal of the American Psychoanalytic Association*

45:1121–1151.

- LIDZ, T. (1983). *The Person*. 2nd ed. New York: Basic Books.
- LOEWALD, H. (1980). *Papers on Psychoanalysis*. New Haven: Yale University Press.
- LUBORSKY, L. (1993). *Psychodynamic Treatment Research*. New York: Basic Books.
- MAHLER, M. (1968). *On Human Symbiosis and the Vicissitudes of Individuation*. New York: International Universities Press.
- MARCUS, E.R. (1992). *Psychosis and Near Psychosis: Ego Function, Symbol Structure, Treatment*. New York: Springer-Verlag.
- (in press). *Psychosis and Near Psychosis: Ego Function, Symbol Structure, Treatment*. Rev. ed. Madison, CT: International Universities Press.
- MCDEVITT, J.B. (1979). Internalization: Development, object relations, separation-individuation. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 27:327–344.
- MOORE, B., & FINE, B.D. (1990). *Psychoanalytic Terms and Concepts*. New Haven: Yale University Press.
- NERSESSIAN, E., & SOLMS, M., EDS. (1999). *Neuro-psychoanalysis: An Interdisciplinary Journal for Psychoanalysis and the Neurosciences*, vol. 1., no. 1.
- PESKIN, M. (1997). Drive theory revisited. *Psychoanalytic Quarterly* 66:377–402.
- PIAGET, J. (1977). *The Development of Thought: Equilibration of Cognitive Structures*, transl. A. Rosin. New York: Viking Press.
- PINE, F. (1990). *Drive, Ego, Object, Self*. New York: Basic Books.
- PLUTCHIK, R. (1980). *Emotion: A Psychoevolutionary Synthesis*. New York: Harper & Row.
- RACKER, H. (1968). *Transference and Countertransference*. New York: International Universities Press.
- RANGELL, L. (1985). The object in psychoanalytic theory. *Journal of the American Psychoanalytic Association* 33:301–334.
- RAPAPORT, D. (1959). A historical survey of psychoanalytic ego psychology. In *Identity and the Life Cycle: Selected Papers by Erik H. Erikson*. Psychological Issues Monograph 1. New York: International Universities Press, pp. 5–18.
- (1967). *The Collected Papers of David Rapaport*, ed. M.M. Gill. Northvale, NJ: Aronson.
- RICHARDS, A.D. (1995). The politics of exclusion and the politics of pluralism. A. A. Brill Lecture, New York Psychoanalytic Society.
- & LYNCH, A.A. (1998). From ego psychology to contemporary conflict theory: An historical overview. In *The Modern Freudians: Contemporary Psychoanalytic Technique*, ed. C.S. Ellman, S. Grand,

- M. Silvan, & S.J. Ellman. Northvale, NJ: Aronson.
- SCHAFFER, R. (1968). *Aspects of Internalization*. New York: International Universities Press.
- SCHORE, A. (1994). *Affect Regulation and the Origins of the Self: The Neurobiology of Emotional Development*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- SCHWABER, E.A. (1998). From whose viewpoint? *Psychoanalytic Quarterly* 67:645–661.
- SHAPIRO, D. (1965). *Neurotic Styles*. New York: Basic Books.
- SILBERSWEIG, D. (1995). PET Scans of hallucinations. *Nature* 378:176–179.
- STERN, D. (1985). *The Interpersonal World of the Infant*. New York: Basic Books.
- STOLOROW, R.D., ATWOOD, G.E., & BRANDCHAFT, B. (1994). *The Intersubjective Perspective*. Northvale, NJ: Aronson.
- SULLIVAN, H. (1953). *The Interpersonal Theory of Psychiatry*. New York: Norton.
- TYSON, P., & TYSON, R. (1990). *Psychoanalytic Theories of Development*. New Haven: Yale University Press.
- VAILLANT, G. (1993). *The Wisdom of the Ego*. Cambridge: Harvard University Press.
- VAUGHAN, S.C., & ROOSE, S.P. (1995). The analytic process: Clinical and research definitions. *International Journal of Psycho-Analysis* 76:343–356.
- WAELDER, R. (1936). The principle of multiple function. *Psychoanalytic Quarterly* 5:45–62.
- WALDRON, S., JR. (1997). How can we study the efficacy of psychoanalysis? A point of view. *Psychoanalytic Quarterly* 66:283–322.
- WALLERSTEIN, R.S. (1986). *Forty-two Lives in Treatment*. New York: Guilford Press.
- WEBER, J., ET AL. (1985). Outcome of psychoanalysis: Parts 1–4. *International Review of Psycho-Analysis* 12: 379–390.
- WEIL, A.P. (1970). The basic core. *Psychoanalytic Study of the Child* 25:442–460.
- WESTEN, D. (1997). Towards a clinically and empirically sound theory of motivation. *International Journal of Psycho-Analysis* 78:521–548.
- WINNICOTT, D. (1965). *The Maturation Processes and the Facilitating Environment*. New York: International Universities Press.